

درس شانزدهم: تطبيقات استصحاب (١)

متن عربى

١ - استصحاب الحكم المعلق

فى موارد الشبهة الحكمية

تارة يشك فى بقاء الجعل لاحتمال نسخه، فيجرى استصحاب بقاء الجعل.
و أخرى يشك فى بقاء المجعول بعد افتراض تحققه سابقاً، كما إذا حرم العصير العنبى بالغليان، و شك فى بقاء
الحرمة بعد ذهاب الثلثين بغير النار فيجرى استصحاب المجعول.

و ثالثة يكون الشك فى حالة وسطى بين الجعل و المجعول، كما إذا جعل الشارع الحرمة للعنب إذا غلى و نفترض
أن لدينا عنباً لم يغل بعد، فالحرمة آنذاك لا تكون فعلية لأنها فرع الغليان، فلا علم لنا بالحرمة الفعلية الآن، و لكن
نعلم بقضية شرطية هى: أن هذا العنب لو غلى لحرّم، فإذا أصبح العنب بعد ذلك زيبياً و شككنا فى تلك القضية
الشرطية هل هى باقية بعد أو لا، بمعنى أن هذا الزبيب إذا غلى يحرم كالعنب أو لا، فالشك هنا ليس فى بقاء
الجعل و نسخه، إذ لا يحتمل النسخ، و ليس فى بقاء المجعول بعد العلم بفعليته، إذا لم يوجد علم بالحكم الفعلى
بعد، و إنما الشك فى بقاء تلك القضية الشرطية.

و قد يقال بجريان استصحاب القضية الشرطية المذكورة، لأنها متيقنة حدوثاً مشكوكة بقاءً، و يسمى ذلك
باستصحاب الحكم المعلق أو بالاستصحاب التعليقى.

و قد ذهب المحقق النائنى ره إلى عدم جريانه، إذ ليس فى الحكم إلا الجعل و المجعول، و الجعل لا شك فى
بقائه، و المجعول لا يقين بحدوثه، و الحرمة بنحو القضية الشرطية ليس لها وجود فى عالم التشريع، بل هى أمر
منتزع من جعل الحرمة على موضوعها المقدر الوجود، و لا أثر للتعبّد به، فإن الأثر يترتب على تحقق الموضوع
خارجاً لا على هذا الأمر الانتزاعى.

٢ - استصحاب التدريجيات

الأشياء، اما قارة توجد و تبقى، و اما تدريجية، كالحركة توجد و تفنى باستمرار.

فالأول لا إشكال فى جريان الاستصحاب فيه.

و الثانى، قد يشكل بجريان الاستصحاب فيه بدعوى أن الأمر التدريجى مجموعة حدوثات، و الحدوث الأول و إن
كان متيقن التحقق إلا أنه لا شك فى إرتفاعه، و الثانى يشك فى أصل تحققه.
و على هذا يشكل جريان الاستصحاب فى الزمان، كالنهار إذا شك فى بقائه لنفس النكته.

و فيه: أن الأمر التدريجي له وحدة يعتبر بسببها شيئاً واحداً مستمراً على نحو يصدق على الجزء الثاني عنوان البقاء، وهذه الوحدة قد تكون حقيقة، كما إذا كانت الفواصل بين الأجزاء منعدمة حقيقة، كما في حركة الماء من أعلى إلى الأسفل، وقد تكون عرفية كما في المشي، فإنه يتخلله سكون و وقوف، و لكن لقلتها يعتبر عرفاً شيئاً واحداً متواصلاً.

٣ - استصحاب الكلّي

إذا وجد زيد في المسجد مثلاً، فقد وجد الطبيعي - أعني الإنسان - ضمناً في المسجد أيضاً، فإن الطبيعي موجود ضمن فرده، فهناك وجود واحد يمكن نسبته إلى الفرد و الطبيعي معاً، و هذا أمر واضح. و اليقين و الشك المعتبران في الإستصحاب تارة يوجدان في الفرد و الطبيعي معاً، و أخرى في الطبيعي فقط، و ثلاثة لا في هذا و لا ذاك، فالحالات ثلاث:

١. أن يعلم بدخول زيد في المسجد و يشك في خروجه منه، و هنا يتوفر الركنان بلحاظ الفرد الطبيعي معاً، فيصح استصحاب الفرد إذا كان الأثر مترتباً عليه، كما إذا كان الأثر مترتباً عليه، كما إذا قيل: سبّح ما دام الإنسان في المسجد.

و مثاله الشرعي: ما إذا علم بتحقق كلى الحدث بسبب النوم و شك في إرتفاعه بالوضوء، فيجرى الاستصحاب في هذا إذا كان الأثر مترتباً عليه، و في ذاك كذلك. و يصطلح على هذا بالقسم الأول من الإستصحاب الكلّي.

٢. أن يعلم بدخول إما زيد أو خالد في المسجد، غير أن زيدا نراه الآن خارج المسجد، فإذا كان هو الداخل فقد خرج، و إذا كان هو خالداً فلعلّه لا يزال باقياً. و عليه فإذا لوحظ الفردان فاليقين و الشك ليسا متوفرين، و لا يجرى الإستصحاب فيهما. و أما إذا لوحظ الطبيعي أمكن بأن وجوده متيقن حدوثاً مشكوك بقاءً، فيجرى استصحابه إذا كان له أثر.

و مثاله الشرعي: ما إذا علم بتحقق طبيعي الحدث ضمن الحدث الأكبر أو الحدث الأصغر، فإذا تحقق الوضوء فسوف يشك في بقاء الطبيعي فيجرى استصحابه دون أحد الفردين بخصوصه. و يصطلح عليه بالقسم الثاني من استصحاب الكلّي.

٣. أن يعلم بدخول زيد و بخروجه أيضاً، و لكن يحتمل دخول خالد لحظة الخروج أو قبلها، و في مثله لا يجرى الاستصحاب في الفرد لاختلال أحد الركنين.

و قد يقال بجريانه في الكلّي لأن الطبيعي متيقن حدوثاً مشكوك بقاءً.

و مثاله الشرعي: ما إذا علم بتحقق طبيعي الحدث ضمن الحدث الأصغر جزماً، و حصل اليقين بإرتفاعه و يشك في حدوث الأكبر قبل ذلك.

و یصطلح علیه بالقسم الثالث من استصحاب الکلی.

و الصحیح عدم جریانہ، لعدم اتحاد متعلق یقین و الشک، فإن الحصۃ من الطبیعی ضمن الفرد الأول قد ارتفعت جزماً، و الحصۃ ضمن الفرد الثانی یشک فی حدوثها، خلافاً للحالة الثانیة، فإن الحصۃ التي حدثت بنحو الجزم یشک فی بقائها فیجری استصحابها.

توضیح و شرح فارسی

۱- استصحاب حکم تعلیقی

در یک تقسیم استصحاب در شبهات حکمیہ به سه قسم، تقسیم می شود.

۱. استصحاب نسبت به جعل؛

به عنوان مثال مکلف یقین دارد کہ شارع مقدس حکمی را جعل کرده است. (مثلاً دو برابر بودن دیۂ مرد نسبت به زن)، اما الان به وسیلۂ تغییر شرایط زمانی و مکانی، شک دارد کہ آیا این جعل شارع کماکان باقی است و یا این حکم را نسخ کرده و به جای آن حکم به تساوی دیۂ زن و مرد کرده است؟ در اینجا مکلف استصحاب بقاء جعل می کند و نتیجہ می گیرد، شارع حکم سابق را نسخ نکرده است.

۲. استصحاب نسبت به مجعول (احکام تنجیزیہ)؛

مثال اول، مکلف می داند شارع خوردن آب انگور را حلال کرده است. آب انگور بر اثر حرارت گرم شدہ اما هنوز به جوش نیامدہ، لذا مکلف در حلال بودن آب انگور شک می کند. در این حالت استصحاب بقاء مجعول (حلیت) کردہ، و حکم می کند کماکان خوردن آب انگور حلال است.

مثال دوم، شارع فرمودہ در صورتی کہ آب انگور جوشید و یک سوم آن از بین نرفت، خوردن آن حرام است. حال مکلف می بیند کہ آب انگور به وسیلۂ حرارتی غیر از آتش جوشیدہ و دو سوم آن از بین رفته، لذا شک می کند کہ آیا حرمت شامل این نوع انگور ہم می شود؟ در این حالت استصحاب بقاء مجعول (حرمت) می کند. و لذا نتیجہ می گیرد خوردن این آب انگور جوشیدہ حرام است.

۳. استصحاب حالت بین جعل و مجعول (احکام تعلیقیہ)

شارع فرمودہ: العنب اذا غلی یحرم مائه - اگر انگور بجوشد، خوردن آب آن حرام می شود. این حکم تا زمانی کہ جوشیدن انگور تحقق نیافتہ یک حکم تعلیقی محسوب می شود. حال فرض کنیم انگور تبدیل به کشمش می شود. در اینجا این سؤال پیش می آید کہ آیا می توانیم آن حکم تعلیقی را برای کشمش ہم استصحاب کنیم و بگوییم الزبیب اذا غلی یحرم مائه؟

در این مثال شک ما در بقاء جعل و یا نسخ آن نیست. زیرا تا زمانی کہ جعل فعلیت نیابد، نسخ معنا ندارد. و ہم چنین شک در بقاء مجعول نیست، زیرا یقین داریم کہ اساساً مجعول (حرمت آب انگور جوشیدہ)، در خارج تحقق نیافتہ تا شک در بقاء آن داشتہ باشیم. بنابراین شک ما صرفاً در بقاء یک حکم تعلیقی خواهد بود.

لازم به ذکر است کہ، نسبت به قسم اول (جعل) و دوم (احکام تنجیزیہ)، بلا اشکال استصحاب جاری می شود، اما در اینکہ آیا استصحاب در قسم سوم ہم جاری می شود یا خیر؟ محل اختلاف است. و در نتیجہ دو دیدگاه مطرح است.

الف. دیدگاه مشهور اصولیون؛ در احکام تعلیقیه استصحاب جاری می شود. زیرا ما در استصحاب بیش از این نیاز نداریم که؛ مستصحاب ما سابقاً به طور قطع موجود بوده باشد و شک در بقاء و ارتفاع آن در لاحق داشته باشیم. اما بیش از این مقدار که حتماً باید وجود هم وجود تنجیزی باشد نه تعلیقی هیچ دلیلی نداریم. بنابراین فرقی در جریان استصحاب میان احکام تنجیزی و تعلیقی نیست.

ب. دیدگاه محقق نائینی؛ استصحاب در احکام تعلیقی جاری نمی شود.

دلیل محقق نائینی را می توان این گونه بیان کرد:

حکم شرعی صرفاً دو بخش دارد؛

الف. جعل: در احکام تعلیقی شک در جعل نداریم. زیرا یقین داریم که شارع مقدس این حکم معلق را نسخ نکرده است. بنابراین رکن دوم استصحاب که شک در بقاء بود، در این جا وجود ندارد.

ب. مجعول، یعنی حرمت: یقین به حدوث آن نداریم، بلکه در حدوث حرمت شک داریم. بنابراین رکن اول که یقین به حدوث بود، در اینجا محقق نشده است.

با توجه به مطلب فوق، اگر قضیه شرطیه را به عنوان یک حکم شرعی ارزیابی و تحلیل نمائیم، چیزی غیر از جعل و مجعول نخواهد بود. و چون در ناحیه هیچ یک از جعل و مجعول استصحاب جاری نمی شود، (شرایط استصحاب وجود ندارد) می توان نتیجه گرفت که در احکام تعلیقی، استصحاب جاری نمی شود.

۲- استصحاب در تدریجیات

مستصحاب (چیزی که استصحاب می شود)، از دو حال خارج نیست؛

حالت اول، مستصحاب از امور قاره است. یعنی اموری که دارای قرار و ثبات هستند و همه اجزاء آنها بالفعل در یک جا مجتمع است. نظیر وجود زید که در خارج مرکب از اجزایی است و همه آنها در یک زمان واحد فعلیت دارند. در این قسم قطعاً استصحاب جاری می شود.

به عنوان مثال فرض کنیم، مکلف ده روز پیش یقین داشت که زید زنده است (وجود دارد)، لکن چند روزی است که از او خبری ندارد، لذا الان شک دارد که آیا کماکان زنده است یا خیر، استصحاب بقاء حیات زید می کند.

حالت دوم، مستصحاب از امور غیر قاره (تدریجی) است. یعنی وجوداتی که دارای قرار و ثبات نیستند و اجزاء آنها مجتمع نیست. و هرگز نمی توان تمام اجزاء آنها را در یک زمان واحد مشاهده نمود، بکه الا و لابد هر جزئی از آنها که موجود می شود باید معدوم شود تا جزء بعد جای آن را بگیرد و به عبارت دیگر تدریجی الوجود هستند. یعنی تدریجاً از قوه به فعلیت می رسند، و هر جزئی هم که به فعلیت می رسد معدوم می شود و جای خود را به جزء بعدی می دهد. جواز اجرای استصحاب در این قسم محل اختلاف است.

امور غیر قاره، به بیان دیگر امور تدریجی خود به دو قسم تقسیم می شوند؛

الف. زمان. یعنی اموری که ماهیتاً از مقوله زمان هستند. به بیان دیگر خود زمان. مثل شب، روز، شعبان، رمضان و... مثلاً مکلف نیم ساعت پیش یقین داشت که وقت اذان صبح نرسیده و هنوز شب است، لکن الان شک دارد که آیا صبح شده تا خواندن نماز صبح بر او واجب شود، یا اینکه کماکان شب و هنوز نماز صبح بر او واجب نشده است.

ب. زمانیات. یعنی اموری که از مقوله زمان نیستند، لکن در بستر زمان به وجود می آیند و مشخصه آنها زمان است. یعنی اموری هستند که به مرور زمان و تدریجا به به وجود می آیند و معدوم می شوند و مصداق و فرد دیگر جای آنها را می می گیرد. مثل راه رفتن و یا مثل صحبت کردن و ... مثلا زید از خانه خود در نجف به قصد زیارت امیر المؤمنین علیه السلام حرکت می کند. پدرش نذر می کند که اگر زید تا حرم آن حضرت در حال حرکت باشد و بدون استراحت راه برود، صد درهم صدقه بدهد. پس از حرکت زید، شک می کند که آیا زید کماکان در حال راه رفتن است، تا صد درهم صدقه بدهد؛ یا متوقف شده، تا در نتیجه چیزی بر او واجب نشده باشد.

در مورد جواز استصحاب در امور غیر قاره (امور تدریجیه) دو دیدگاه مطرح است: دیدگاه اول: در این قسم استصحاب جاری نمی شود. زیرا برای اجرای استصحاب یقین به حدوث و شک در بقاء باید داشته باشیم، و در این امور این دو شرط با هم محقق نیست. زیرا در امور تدریجی بقائی وجود ندارد، و هر فرد که حادث می شود، معدوم شده و فرد دیگر به وجود می آید. لذا شک در بقاء معنا نخواهد داشت و در نتیجه نمی توانیم استصحاب جاری کنیم.

دیدگاه دوم: شهید صدر می فرماید: در این امور می توانیم یقین به حدوث و شک در بقاء را تصور نمائیم، و لذا جریان استصحاب بلا مانع خواهد بود.

توضیح، هر چند در امور غیر قاره، اجزاء از یکدیگر جدا بوده و هر جزئی دارای وجود مستقلی است، لکن می توانیم مجموع اجزاء را به صورت یک وجود دارای استمرار و بقاء فرض کنیم. لذا ارکان استصحاب (یقین به حدوث و شک در بقاء)، کامل خواهد شد. و در نتیجه می توانیم استصحاب جاری کنیم.

البته در امور تدریجی وحدت و اتصال اجزاء گاهی حقیقی است و حقیقتا با هم متصل شده اند، مثل اجزاء آبی که از بالا به سمت پایین در جریان است. و گاهی اتصال اجزاء، حقیقی نیست و عرف حکم به وحدت و اتصال بین اجزاء می کند. مثل حرکت انسان و اتصال بین قدمهای او. لکن این اتصال حقیقی باشد و یا عرفی، تأثیری در وحدت اعتباری نخواهد گذاشت.

حاصل آنکه استصحاب هم در امور قاره قابل جریان است و هم در امور غیر قاره.

۳- استصحاب کلی

در باب استصحاب گاهی مستصحب (چیزی که استصحاب می شود)، از امور جزئی و مشخصه است. یعنی از اموری است که صدق آنها بر افراد کثیره ممتنع است. مثلا وجود زید. (یقین داریم که زید وارد مسجد شده است، لکن الان شک داریم که زید در مسجد وجود دارد یا خیر؟ استصحاب بقاء وجود زید، در مسجد می کنیم).

گاهی مستصحب ما از امور کلیه است. یعنی از اموری است که قابل صدق بر کثیرین است. جاری کردن استصحاب در این قسم، به نام استصحاب کلی معروف شده است. مثلا وجود انسان. (یقین داریم که انسانی وارد مسجد شد، الان شک داریم که آیا کماکان در مسجد وجود دارد یا خیر؟ استصحاب بقاء وجود زید می کنیم).

توضیح، یک کلی مثلا انسان، هیچگاه بدون تحقق خارجی افرادش در خارج محقق نمی شود. به عنوان مثال اگر بخواهیم انسان در خارج محقق شود، منوط به تحقق خارجی یکی از افرادش مثلا زید است. با توجه به

این سخن، هنگامی که جواز استصحاب یک جزئی (مثلا زید) و کلی آن (مثلا انسان) را، با یکدیگر مورد ارزیابی قرار می دهیم، سه حالت می توان تصور نمود؛

حالت اول، مستصحب ما هم می تواند جزئی باشد و هم کلی. به این نوع استصحاب، استصحاب کلی قسم اول می گویند.

به عنوان مثال فرض کنیم، مولا فرموده: تا زمانی که زید در مسجد است، سبحان الله بگو. و تا زمانی که انسانی در مسجد است، در مسجد را قفل نکن. در این حالت؛

الف. یقین داریم که زید وارد مسجد شد. لکن الان شک داریم که آیا زید از مسجد خارج شده است یا کماکان در مسجد است؟ استصحاب بقاء وجود زید در مسجد می کنیم. در نتیجه واجب است مکلف کماکان، تسبیح بگوید.^۱

ب. یقین داریم زید وارد مسجد شده، و از آن جا که زید یکی از مصادیق انسان است، پس یقین داریم انسانی وارد مسجد شده است. الان شک داریم که آیا انسانی کماکان در مسجد وجود دارد یا خیر؟ استصحاب بقاء وجود انسان در مسجد می کنیم، بنابراین لازم است، مکلف در مسجد را قفل نکند.

مثال شرعی ملموس تر برای این قسم مثل این است که مکلف یقین دارد، به خاطر اینکه خوابیده بود، محدث شده است. لکن شک دارد که آیا وضو گرفته تا این محدث بودن برطرف شده باشد یا خیر؟ در اینجا هم استصحاب بقاء کلی محدث بودن جاری است و هم استصحاب بقاء محدث بودن به وسیله خوابیدن.

حالت دوم، گاهی مستصحب ما صرفا کلی است و جزئی نمی تواند مورد استصحاب واقع شود. به این نوع استصحاب، کلی قسم دوم گفته می شود.

به عنوان مثال فرض کنیم، مولا فرموده؛ اگر زید در مسجد بود، ذکر بگو. اگر خالد در مسجد بود، به او صدقه بده، و اگر انسانی در مسجد بود، در مسجد را قفل نکن. و مکلف یقین دارد که یا زید وارد مسجد شده است، و یا خالد. و الان می بینیم که زید بیرون از مسجد در حال قدم زدن است. در این صورت؛

الف. نمی توانیم استصحاب بقاء زید در مسجد نمائیم. زیرا ارکان استصحاب تمام نیست. نه یقین به حدوث (ورود زید به مسجد) داریم و نه شک در بقاء (بقاء زید در مسجد). بنابر این بر مکلف ذکر گفتن واجب نیست.

ب. استصحاب بقاء خالد در مسجد هم نمی توانیم انجام دهیم، زیرا اگر چه شک در بقاء خالد در مسجد داریم، اما نسبت به حدوث آن (ورود خالد به مسجد)، یقین نداریم. بنابراین بر مکلف صدقه دادن واجب نیست.

ج. استصحاب بقاء انسان می توانیم جاری کنیم. زیرا مکلف یقین دارد که یکی از خالد و یا زید وارد مسجد شده است، پس مفهوم انسان قطعا محقق شده است. (هر چند نمی دانیم در ضمن زید بوده و یا خالد). بنابراین الان که شک در بقاء انسان در مسجد داریم، ارکان استصحاب تمام است، و بر مکلف لازم است استصحاب نماید. در نتیجه حق ندارد، در مسجد را قفل کند.

مثال شرعی ملموس تر برای این قسم، مثل این است که مکلف یقین دارد که یا به خاطر حدث اکبر (عملی که موجب وجوب غسل می شود) یا به وسیله حدث اصغر (عملی که موجب وجوب وضو می شود)، محدث

^۱. برای سهولت فهم مطلب، مثال که در متن کتاب ذکر شده، کمی تغییر داده شد.

شده است. لذا وضو می‌گیرد، اما با این حال شک دارد که آیا کماکان مُحدث است یا خیر؟ در اینجا استصحاب بقاء مُحدث بودن را می‌تواند جاری می‌کند، اما استصحاب بقاء حدث اصغر و یا اکبر را نمی‌تواند جاری نماید.

حالت سوم، گاهی نه جزئی را می‌توان استصحاب کرد و نه کلی را. به این نوع استصحاب، استصحاب کلی قسم سوم گویند.

به عنوان مثال فرض کنیم، مولا فرموده تا زمانی که زید در مسجد است، سبحان الله بگو. و تا زمانی که انسانی در مسجد است، در مسجد را قفل نکن. و مکلف یقین دارد که زید وارد مسجد شده و از مسجد خارج شده، اما شک دارد که آیا در همان لحظه خروج زید، خالد وارد مسجد شد یا خیر؟ در این صورت؛

الف. استصحاب بقاء جزئی (زید) نمی‌توان جاری کرد، زیرا اگر چه یقین به حدوث (ورود در مسجد)، دارد اما از سوی دیگر یقین به عدم بقاء زید (در مسجد) هم دارد. بنابراین بر مکلف ذکر گفتن واجب نیست.

ب. اگر چه برخی معتقدند در این قسم، می‌توان استصحاب کلی (انسان) را جاری کرد. لکن به نظر شهید صدر صحیح آن است که بگوئیم، استصحاب بقاء انسان هم نمی‌توان جاری کرد. زیرا رکن سوم استصحاب تمام نیست. یعنی اگر چه در اینجا یقین به حدوث (دخول انسان در مسجد) و شک در بقاء انسان هم دارد، اما متعلق یقین و شک متفاوت است. زیرا انسانی که به وجود آن یقین داشت، انسان در ضمن زید بود، و انسانی که در بقاء آن شک دارد، انسان در ضمن خالد است.

مثال شرعی ملموس‌تر برای این قسم مثل این است که مکلف یقین دارد به وسیله حدث اصغر، مُحدث شده است. و یقین دارد که وضو گرفته است و در نتیجه حدث اصغری باقی محقق نیست، لکن شک دارد که آیا قبل از وضو گرفتن به وسیله حدث اکبر مُحدث شده است یا خیر.